

تأثیر سیاستهای دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل گیری جامعه مدنی در ایران

علی شیاری^۱
محمد مهدی فرهنگی^۲

چکیده

هدف: پژوهش حاضر درصدد پاسخگویی به این سؤال بود که اساساً سیاست چه تأثیری بر روند توسعه سیاسی و به دنبال آن، تحقق جامعه مدنی منتج از آن در ایران داشته است. **روش:** در این تحقیق از روش کیفی برای سنجش فرضیه پژوهش استفاده شد تا مفاهیم سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در بافت طبیعی خود بررسی شوند. ماهیت تحلیلهای پژوهشگر در این رویکرد، بیشتر مبتنی بر سعی در توصیف و تحلیل موضوع بوده است. **یافته‌ها:** وابستگی دولت به نظام ایل تباری، رویکرد مبتنی بر تابعیت (قیمم‌آبانه) به آحاد جامعه، هم‌پذیری، عدم تکثرگرایی و روشنفکری معیوب ناشی از روشنفکران ناکارآمد، از جمله علل عمده و مؤثر در عقیم ماندن فرایندهای توسعه سیاسی و به تبع آن، عدم تحقق جامعه مدنی در ایران بوده است که یا بر دولت تحمیل شده یا به عنوان سیاست متخذه از سوی آن در کشور اعمال شده و عرصه فعالیت و تلاش دولت را به منظور تحقق توسعه سیاسی در کشور محدود کرده است. **نتیجه‌گیری:** با در نظر گرفتن یافته‌های تحقیق و این فرض که نقش دولت و سیاستهای دولتی، امری لازم در روند توسعه سیاسی ایران بوده، به این نتیجه می‌رسیم که دستیابی به جامعه مدنی نیازمند بسترسازی‌هایی است که دولت باید برای تحقق توسعه سیاسی و نمایان شدن حاصل آن، که همان جامعه مدنی است، فراهم کند.

واژگان کلیدی: سیاست، توسعه سیاسی، دولت، جامعه مدنی، دگرپذیری، هم‌پذیری، تکثرگرایی.

◇ دریافت مقاله: 97/12/17، تصویب نهایی: 98/05/13

1. دکتری مدرسی معارف اسلامی (گرایش انقلاب اسلامی)، استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول) / نشانی: تبریز؛ دانشگاه تبریز، دانشکده الهیات و علوم اسلامی / نمابر: 33355985 / Email: alishiyari@yahoo.com
2. دانشجوی دکتری تخصصی سیاستگذاری عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا.

الف) مقدمه

نظریه پردازان علوم اجتماعی دست کم از دهه 1950، دولت را کارگزار اصلی توسعه دانسته‌اند؛ به طوری که در دهه‌های 1980 و 1990، دیدگاه‌های دولت‌محور در خصوص توسعه، به سرعت رواج یافت. در عین حال، مفهوم جامعه مدنی در میان محققان و سیاستگذاران، به ویژه از هنگام فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد شوروی، مقبولیت یافته است (امیراحمدی، 1372: 4). این در حالی است که برخی نظریه‌پردازان برای مقاصد تحلیلی، جامعه را به دو حوزه دولت و غیر دولت تقسیم کرده‌اند؛ ولی هیچ یک برای تبیین فرایند توسعه، توجه شایسته‌ای به تقابل دولت و جامعه مدنی مبذول نداشته‌اند؛ به طوری که در اغلب نظریات مربوط به جامعه مدنی، به نوعی بر تعارض جامعه مدنی و دولت یا دست کم بر عدم امکان همزیستی و دشواری همکاری آنها تأکید شده و به این نکته کمتر اشاره شده است که جامعه مدنی ذاتاً ضد دولت نیست، بلکه می‌تواند در تقویت آن و کمک به بهینه‌سازی عملکردهای دولت مؤثر واقع شود. چنین برداشتهایی از آنجا ناشی می‌شود که در اکثر موارد، حکومتها نتوانسته‌اند نظارتها و مشارکتهای سیاسی جامعه مدنی را تحمل کنند؛ لذا سعی در از بین بردن یا تضعیف آن داشته‌اند و در مقابل، جامعه مدنی نیز با تجهیز قوای خود، به عنوان یک حوزه مهم ضد حکومتی مطرح شده است. اما حقیقتاً در یک جامعه مطلوب، جامعه مدنی مقتدر به عنوان یک نیروی ناظر و منتقد می‌تواند به گونه‌ای عمل کند که در نهایت، عملکرد آن به سود کلیت جامعه، اعم از افراد، گروهها و حتی نهادهای دولتی باشد؛ زیرا وجود جامعه مدنی بدین سبب ضرورت دارد که جلوی زیاده‌روی‌های قدرت دولتی را بگیرد و با نظارت دائمی و مؤثر خود، پیوسته لزوم فعالیت دولت در چارچوب قانون را گوشزد کند. (اخوان کاظمی، 1388: 41-42)

اما، تجربه نشان داده است که عناصر جامعه مدنی در جوامعی استقرار پیدا می‌کنند که دولت در آنها مقتدر و قانونمند باشد. در پرتو ضابطه‌مندی و حاکمیت قانون در چنین دولتی، مسلماً جامعه مدنی می‌تواند به خوبی ظرفیتهای خود را به منصه ظهور برساند. در جامعه‌ای که دولت، ناکارآمد و ضعیف و قانون‌گریز باشد، زمینه برای رشد و گسترش جامعه مدنی فراهم نخواهد بود. (هانتینگتون، 1968: 28)

بدین ترتیب، جامعه مدنی در سایه یک دولت قانونمند، خواهد توانست در چارچوب قانون با انتقادات و نظارت‌های مستمر خود، کژی‌های دولت را متذکر شده، در عرصه عمل برای تقویت بنیانهای دولت کارآمد و کارگزار مردم بکوشد. در چنین وضع مطلوبی، دولت نیز متقابلاً زمینه‌های رشد و شکوفایی جامعه مدنی را فراهم خواهد آورد (اخوان کاظمی، 1388: 42). بر این اساس، پژوهش حاضر در صدد واکاوی توسعه سیاسی در جامعه مدنی و نیز تأثیر سیاستهای دولت بر روند توسعه سیاسی و تحقق جامعه مدنی در ایران است.

ب) جامعه مدنی؛ چیستی و چگونگی

جامعه مدنی، یکی از اشکال متحول و توسعه‌یافته جامعه بشری است که در آن حاکمان، منتخب شهروندان و دوام حکومتشان منوط به اراده آنهاست. در چنین جامعه‌ای: قانون‌مداری، حاکم؛ حقوق و تکالیف حاکمان و شهروندان، مشخص و زمینه مشارکت اجتماعی و سیاسی افراد مهیاست. در این الگوی زندگی اجتماعی، نحوه رابطه دولت و شهروندان، بر اساس وضعیتی دوسویه و متعادل مشخص می‌شود و جایگاه و نقش افراد در عرصه عمومی جامعه نیز عمدتاً با واسطه سازمانهای گروهی؛ یعنی نهادهای مدنی جلوه‌گر می‌شود (سیف‌اللهی و عبداللهی، 2010: 98). به طور کلی، جامعه مدنی حوزه مستقل و سازمان‌یافته‌ای است که در عین تنظیم رفتار شهروندان، در محدود ساختن مداخلات دولت، میانجی مناسبات دولت با اتباعش است. (امیراحمدی، 1372: 4)

از منظر تاریخی، جامعه مدنی، یک تفکر و نظریه روشنفکرانه در غرب است که ریشه در رنسانس اروپا و بیداری آن قاره دارد و اروپای مدرن را از اروپای قرون وسطی جدا کرده، عالمیت غرب را با جهالت غرب، مدنیت غرب را با وحشی‌گری غرب و قانون غرب را با بی‌قانونی غرب فرق می‌نهد. به عقیده نویسندگان غربی، زمانی که ماکیاولی و متفکران دیگر اروپا فرمول شهروندی، اطاعت از قدرت و معنای آن را از جوانب نظری و عملی مطرح کردند (مولانا، 1994: 209)، با نظریه‌پردازی‌هایی که درباره حکومت و دولت، به ویژه در خصوص قراردادهای اجتماعی در قرن هفدهم در اروپا شروع شد، بحث درباره جامعه مدنی در آثار متفکرانی مانند توماس هابز و جان لاک تجلی یافت (ممو، 1993: 9-10)؛ اما مفهوم جامعه مدنی از نقطه نظر سیر تحول تاریخی آن در گفتمان فکری و اندیشه سیاسی غرب به طور کلی در پنج معنای متفاوت به کار رفته است:

1. به مفهوم دولت در اندیشه اصحاب قرارداد اجتماعی و به عنوان نقطه مقابل وضع طبیعی (این معنی در اندیشه سیاسی کلاسیک نیز مدنظر بوده است؛ چنانکه در نزد ارسطو، جامعه مدنی معادل دولت در مقابل خانواده است).
2. به مفهوم جامعه متمدن در مقابل جامعه ابتدایی (در مکتب اقتصاد سیاسی کلاسیک و در اندیشه کسانی چون آدام فرگوسن و آدام اسمیت).
3. به مفهوم شکل اولیه تکوین دولت در اندیشه هگل.
4. به مفهوم حوزه روابط مادی و اقتصادی و علایق طبقاتی و اجتماعی (در مقابل دولت به عنوان پایگاه آن، در اندیشه مارکس).
5. به عنوان جزیی از روبنا (نه حوزه زیربنا طبق اندیشه مارکس) و مرکز تشکیل قدرت ایدئولوژیک یا هژمونی فکری طبقه حاکم در اندیشه گرامشی. (بشیریه، 1374: 33)

اما معمولاً مراد از جامعه مدنی در عرصه عمومی جامعه ایران، بیشتر فضایی از جامعه است که نهادها و تشکلهای مستقل از دولت در آن فعالند؛ جامعه مدنی در جامعه، سپری در برابر تعدیات دولت فرض می‌شود و شهروندان می‌توانند در این فضا خود را سامان دهند. با مرور ادبیات این موضوع در جامعه‌شناسی، حداقل می‌توان چهار معنا برای جامعه مدنی در نظر گرفت:

معنای اول: رویکرد لیبرالی؛ جامعه مدنی به فضای وسیعی که در آن خودشکوفایی افراد رخ می‌دهد، گفته می‌شود. در این معنا، جامعه مدنی فضایی عمومی متشکل از افراد مستقل و صاحب حقوق (و تکلیف) است که امکان رشد استعدادهای انسانی برای آنها فراهم است. افراد در این جامعه، آزادند (به شرطی که آزادی دیگران را نقض نکنند) تا در زمینه‌های علمی - فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فعالیت کنند و خود را پرورش دهند. در این جامعه، اصل با فضای عمومی مستقل از دولت و مستقل از حوزه خصوصی (یعنی حوزه روابط بین شخصی، خانوادگی و عقیدتی - مذهبی) است. در این معنا، دولت ساخته اراده شهروندان است و تنها وظیفه دارد امنیت افراد را در جامعه برقرار کند تا فضای عمومی به فضای هرج و مرج و بروز رفتارهای غیر مدنی (یعنی رفتارهای ضد دیگری در فضای عمومی) تبدیل نشود. در این دیدگاه، اگرچه دولت یا بخش بالای جامعه برای برقراری امنیت طبق قوانین (که البته در این قوانین حقوق اساسی افراد در فضای عمومی ملحوظ شده) از روی اضطرار اعمال قدرت می‌کند، ولی بخش میانه جامعه در برگیرنده فضای مدنی است و این بخش، وسیع‌ترین بخش جامعه را تشکیل می‌دهد. با تداوم فعالیت‌های آزاد و مدنی، روز به روز از تأثیر بخش بالا و پایین جامعه بر فضای عمومی کاسته می‌شود. این معنا از جامعه مدنی، ریشه در اندیشه متفکران لیبرال عصر روشنگری دارد که بهترین مفسران آن، منتسکیو و توکویل‌اند.

معنای دوم: رویکرد محافظه کاری؛ جامعه مدنی به معنای حوزه عمومی نیست. اگر در معنای اول، جامعه مدنی به قلمرو عمومی و آزاد جامعه (منهای قلمرو دولت و خانواده) گفته می‌شد، در این معنا جامعه مدنی ترکیبی از بخش پایین و میانی است؛ بدین معنا که جامعه مدنی حوزه‌ای وسیع‌تر از خانواده است. در این حوزه، نهادهای واسطه بین افراد و دولت شکل گرفته است، اما همچنان رفتارهای آن بیشتر مبتنی بر منافع و مصالح فردی است و حوزه عمومی جامعه همان قلمرو دولت مدرن (یا بخش بالای جامعه) است. در معنای دوم، حوزه نفوذ دولت، قلمرو عمومی جامعه مدرن را پوشش می‌دهد و این دولت است که تأمین‌کننده امنیت، آزادی واقعی و امکان بروز خودآگاهی افراد جامعه است. از آنجا که افراد در جامعه مدرن صاحب حقوق و یکی از حقوق آنان، حق داشتن حوزه خصوصی است. لذا جامعه مدنی بیشتر قلمرو اعمال حقوق خصوصی افراد در جامعه است. از این رو، در این تعبیر، بزرگ‌ترین بخش هرم جامعه و فضای عمومی آن، بخش دولت است. ریشه‌های معنای دوم از جامعه مدنی به آرای متفکرانی چون هگل بازمی‌گردد.

معنای سوم: رویکرد مارکسیستی؛ در این معنا جامعه مدنی بیش از اینکه عرصه آزادی، انسانیت و مدنیت (و دگرخواهی) باشد، عرصه خودخواهی‌ها و رقابت بر سر منافع مادی و طبقاتی است. به بیان دیگر؛

تأثیر سیاستهای دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران 727

هر سه بخش جامعه مدرن (یا صنعتی) زیر نفوذ و سلطه بورژواهاست و در واقع حوزه عمومی، حوزه بورژوازی است و قسمت عمده بخش پایین جامعه، بخش محذوف جامعه را (مانند لشکر بیکاران و کارگران غوطه‌ور در مشکلات خود) تشکیل می‌دهد. غلبه رفتارهای معطوف به سود و غلبه روابط کالایی در چنین جامعه‌ای، مانع خودشکوفایی و رشد استعدادهای افراد، به خصوص حجم عظیمی از افراد محذوف جامعه، می‌شود و خیری از مدنیت، آزادی و برابری در میان افراد انسانی نیست. لذا آزادیبخشی و رهایی افراد در جامعه، به میزان خودآگاهی، سازماندهی و مبارزه افراد محذوف در بخش پایین جامعه (در برابر اقتدار بانفوذ جامعه در بخش میانه و بالا) بستگی دارد. (آوینری،¹ 1968)

معنای چهارم: نومارکسیستی؛ جامعه مدنی به معنای عرصه‌ای است که در آن هژمونی (یا سیادت و استیلا) در جامعه تکوین می‌یابد. این معنا بیشتر مبتنی بر آرای گرامشی است. از نظر او، اگر دولت بتواند با بخش میانی جامعه (یعنی با تشکلهای و سازمانهای آموزشی، رسانه‌ای، مذهبی، فراغتی و معیشتی) به لحاظ فکری و ایدئولوژیک ادغام و یکپارچه شود، هژمونی و سیادت دولت (یا استیلای دولتی - جامعه‌ای) می‌تواند سراسر جامعه را در بر گیرد. اما اگر نیروهای محذوف جامعه بتوانند به لحاظ ایدئولوژیک با بخش میانی جامعه ادغام و یکپارچه شوند، هژمونی و سیادت انقلابی - جامعه‌ای سراسر جامعه را در بر می‌گیرد و دولت را مضمحل می‌کند. به بیان دیگر؛ در نظر گرامشی جامعه مدنی ابزار اساسی هژمونی و سیادت است که هم می‌تواند در خدمت دولت و هم در خدمت انقلاب قرار گیرد. (جلانی‌پور، 1386)

در مجموع، چهار دسته‌بندی ارائه شده از معنای جامعه مدنی، همچون طیفی است که یک سر آن جامعه مدنی به معنای عرصه آزادیخواهی، دگرخواهی و جلوگیری از تعدی دولت و تهییج احساسات توده‌هاست و سر دیگر آن، جامعه مدنی به معنای عرصه سودجویی و هژمونی و استیلای سیاسی اجتماعی. اما امروز در گفتمان جامعه‌شناسی سیاسی، مفهوم جامعه مدنی و ویژگی‌های آن تحت تأثیر افکار تنها یکی از متفکران کلاسیک نیست، بلکه معنای جامعه مدنی از سویی تحت تأثیر اندیشه‌های اغلب متفکران کلاسیک (مثل لاک، اسمیت، فرگوسن، هگل، منتسکیو، مارکس و متأخرینی مثل گرامشی) است و از سوی دیگر، از نتایج مطالعات تجربی جوامع، به خصوص وضعیت جوامع پس از 1960 تغذیه می‌کند. از این رو، معنای جامعه مدنی در پرتو دیدگاهی ترکیبی بیان می‌شود که بر مبنای آن: «جامعه مدنی ناظر به فعالیت مدنی افراد، محافل و تشکلهای ملترم به ارزشهای مدنی (اعتقاد به برابری، آزادی، امنیت، طرد خشونت و التزام به قانون در زندگی جمعی و...) است که مستقل از دخالت و کنترل دولت، به مقتضای منطق درونی خود و به گونه‌ای تقریباً خودجوش، در بخش میانی جامعه به وجود آمده است». (همان)

گفتنی است جامعه مدنی زمانی شکل می‌گیرد که سه گام اصلی ذیل برداشته شود: گام اول، پیدایش تنوع و تکثر و چندگونگی است؛ یعنی وقتی در جامعه‌ای، مردم منافع و دیدگاهها و سلیقه‌های متفاوت و علایق و سبکهای زندگی متفاوت پیدا کنند و به عبارتی؛ جامعه متکثر شود، گام اول جامعه مدنی برداشته خواهد شد. گام دوم پیدایش جامعه مدنی، به رسمیت شناخته شدن تنوع و تکثر و چندگونگی در جامعه است. به بیانی دیگر؛ گام دوم آن است که ما تفاوت‌های خود با دیگران را اذعان کنیم؛ زیرا با دیگران فرق داشتن، جرم محسوب نمی‌شود. لازم نیست افراد مثل هم فکر کنند، مثل هم زندگی کنند، منافع شبیه به هم داشته باشند و خواسته‌های واحد را دنبال کنند. گام سوم آن است که طرفداران هر دیدگاه، در قالب انجمنهایی به طور داوطلبانه گرد هم آیند و از علایق و منافع خود، مستقل از حکومت دفاع کنند. به این ترتیب، جامعه مدنی شکل می‌گیرد. (لکزانی، 1387)

در نهایت، جامعه مدنی در مقابل جامعه توده‌وار فرض شده و از این رو، اوصاف و مشخصاتی برای هر یک برشمرده شده است. از جمله ویژگی‌های جامعه مدنی عبارتند از: فردیت و محفوظ ماندن هویت فردی، تأسیس مدینه با عضویت افراد، خردورزی و تعقل، تکثر، رقابت، اصالت قانون و قانون‌گرایی در دایره قرارداد اجتماعی، مشارکت شهروندان، رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندان، مساوات در برابر قانون، کارگزاری دولت و نه کارفرمایی دولت. این ویژگی‌ها از جمله ذاتیات جامعه مدنی به شمار می‌رود (کدیور، 1379: 258-263). در مقابل، جامعه توده‌وار قرار دارد که برخوردار از مشخصاتی خلاف ویژگی‌های پیش‌گفته درباره جامعه مدنی است؛ زیرا در جامعه توده‌وار، هیچ نهاد مستقلی از دولت وجود ندارد. (لکزانی، 1387)

حال سؤال این است که اساساً کارکرد و نقش اصلی جامعه مدنی چیست؟ در پاسخ باید گفت، کارکرد جامعه مدنی آن است که خواسته‌های مردم را پالایش، تصریح و یگانه کرده، به حکومت انتقال دهد و متقابلاً توقعات، امکانات و خواسته‌های حکومت را نیز پالایش کرده، به توده مردم انتقال دهد. به بیانی دیگر؛ جامعه مدنی نقش عنصر واسطه را بین توده مردم و حکومت بازی کرده (ابراهیم‌زاده، 1386)، به ایجاد تثبیت در نظام سیاسی و اجتماعی جامعه یاری می‌رساند.

ج) مبانی نظری

درباره نقش شایسته دولت در فرایند توسعه، دو دیدگاه عمده وجود دارد. دیدگاه نخست، ریشه در نظریه سیاسی لیبرال دموکرات و اقتصاد نوکلاسیک دارد. این دیدگاه، پشتیبان «لگوی نظری لیبرال» است. بر اساس این الگو، دولت باید مداخلات خود را در حوزه اقتصادی به حداقل ممکن محدود سازد؛ جز فعالیتهایی همچون: تنفیذ قراردادها، حفظ نظم مدنی، حفاظت از دارایی‌های خصوصی و پاسداری از امنیت ملی، دولت باید تصمیم‌گیری‌های عمده اقتصادی را به بخش خصوصی واگذار کند.

تأثیر سیاستهای دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران 729

نمونه کینزی و عملگرای الگوی لیبرال، از مداخله محدود دولت هواداری می‌کند. برای نمونه، دولت‌ها می‌توانند در تلاش برای مبارزه با نوسانات چرخه کسب و کار، از سیاستهای پولی و مالی کمک بگیرند. ولی حتی این نمونه کینزی هم هوادار مدیریت تفصیلی و گسترده دولت نیست؛ زیرا الگوی لیبرال، مداخله مفرط دولت را موجب پدید آمدن رفتار سودجویانه (در هر دو حوزه عمومی و خصوصی)، فساد و عدم کارایی می‌داند. در یک کلام، الگوی لیبرال، مشارکت دولت را با سطح بالای رشد و گذار به توسعه پایدار، ناسازگار می‌داند.

دیدگاه دوم درباره نقش دولت در توسعه، به طور عمده ریشه در اقتصاد سیاسی مارکسیستی و تجربه شوروی، اروپای شرقی و جمهوری خلق چین در زمینه توسعه دارد. این دیدگاه را می‌توان «الگوی نظری رادیکال» نامید. که بر اساس آن، دولت باید از طریق ملی کردن و برنامه‌ریزی اقتصادی - سیاسی، توسعه اقتصادی - سیاسی را هدایت و راهبری کند و دست کم با کنترل صنایع پایه، زیرساختها و بخش مالی را در دست داشته باشد. مطابق این دیدگاه، بخش خصوصی مانع توسعه، به خصوص توسعه فناوری می‌شود؛ سرمایه‌گذاری بلندمدت را فدای نفع کوتاه‌مدت می‌کند و رفتار به شدت سودجویانه دارد. (ابراهمی، 1372: 5)

متناظر با هر یک از این دو الگو، دیدگاهی نیز درباره جامعه مدنی وجود دارد؛ به طوری که الگوی لیبرال، جامعه مدنی را پدیده‌ای پیشرو و همچون موتور رشد می‌داند. در این دیدگاه، جامعه مدنی مخزن و گنجینه آزادی‌های ایجابی و سلبی افراد است؛ در حالی که نظریه اقتصادی لیبرال، بازار را که حکم تکیه‌گاه و پشتیبان جامعه مدنی را دارد، پدیده‌ای خردمند و خودسامان می‌شناسد. عملکرد آزادانه و نامحدود جامعه مدنی منجر به توسعه اقتصادی و سیاسی و بیشینه شدن رفاه اجتماعی خواهد شد. بر عکس، سرکوب جامعه مدنی از منظر اقتصادی، به رکود اقتصادی و از منظر سیاسی، به دیکتاتوری خواهد انجامید.

اما تلقی الگوی لیبرال از جامعه مدنی متفاوت از این است. نظریه پردازان رادیکال با تاسی به هگل که جامعه مدنی را حوزه نیازهای فردی می‌دانست، قائل به وجود سازوکاری در جامعه مدنی، همچون بازار یا «دست نامرئی» که به طور خودکار منجر به هماهنگی اجتماعی و بیشینه شدن رفاه جامعه شود، نیستند. بر عکس، الگوی رادیکال بر سرشت تفرقه‌آمیز و ستیزآلود جامعه مدنی انگشت می‌گذارد و به جای تأکیدی که در الگوی لیبرال بر هماهنگی بازار به عنوان اصل سازمان‌دهنده نظریه اجتماعی می‌شود، بر منطق طبقاتی تأکید دارد. نظریه‌پردازان رادیکال همچون مارکس، در حالی که جامعه مدنی را موتور رشد نظام سرمایه‌داری می‌دانند، یادآور می‌شوند که عملکرد نامحدود آن به توسعه نابرابر و ناموزن منجر خواهد شد. الگوی رادیکال، تخصیص برنامه‌ریزی شده و عقلایی منابع در نظام سوسیالیستی را نقطه مقابل کیفیت برنامه‌ریزی نشده و آشوب‌زده تولید در نظام بازار می‌داند.

گفتنی است الگوهای لیبرال و رادیکال غیر از در داشتن دیدگاههای متفاوت درباره دولت و جامعه مدنی، تلقی متفاوتی از توسعه نیز دارند؛ در حالی که الگوی لیبرال عمدتاً در قالب کمیّاتی چون تشکیل سرمایه و رشد اقتصادی به توسعه می‌نگرد. الگوی رادیکال، توسعه را دگرگونی کیفی مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌داند. (همان)

د) برآیند توسعه سیاسی در جامعه مدنی؛ روند و فرایند

توسعه به معنای فراهم شدن زمینه‌های لازم برای بروز و ظهور ظرفیتهای و قابلیت‌های عناصر مختلف در اجتماع و میدان یافتن آنها برای دستیابی به پیشرفت و افزایش توانایی‌های کمی و کیفی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بطن جامعه و حکومت است. همان‌گونه که از این تعریف برمی‌آید، توسعه نه منحصر به توسعه اقتصادی یا سیاسی است و نه صرفاً در بر گیرنده شاخصهای کمی رشد. بدین ترتیب، باید اذعان کرد که گرچه در اکثر موارد، توسعه با رشد کمی اقتصادی مترادف انگاشته می‌شود، اما در حقیقت مفهوم توسعه گسترده‌تر از این است و حیطه‌عام‌تری را در بر می‌گیرد و شاید بتوان گفت توسعه اقتصادی تنها بخشی از این دایره وسیع را به خود اختصاص می‌دهد. در واقع؛ توسعه گذشته از آنچه به تعبیر هابرماس «عقلانیت ابزاری» نامیده می‌شود و شامل رشد اقتصادی و گسترش توانایی‌های ابزاری و افزایش تولید و ارتقای سطح رفاه مادی است، «عقلانیت فرهنگی» یا «عقلانیت ارتباطی» را نیز در بر می‌گیرد که به معنای گسترش زمینه‌های عقل و منطق‌گرایی، مفاهیم و ایجاد ارتباط و افزایش ظرفیتهای گفتگومانی است که از وجوه عمده توسعه سیاسی به شمار می‌رود (شیریه، 1372: 14-12). بدین‌سان، تأکید بیش از حد بر بُعد اقتصادی توسعه و غفلت از توسعه سیاسی، موجب عدم رشد هویت و جامعه مدنی و توانایی‌های آن (عقلانیت فرهنگی و ارتباطی) از یک سو و گسترش نامعقول ابزارگونگی فرد و جامعه (عقلانیت ابزاری) از سوی دیگر خواهد شد. (انخوان کاظمی، 1388: 38)

این در حالی است که چنانچه بُعد سیاسی همگام با بعد اقتصادی توسعه رشد کند، به موازت توسعه سیاسی شاهد شکوفایی و تحقق عینی و کمال‌یافته جامعه مدنی خواهیم بود (کولمان،¹ 1971: 73) که حاصل آن تغییر وضع مردم از اطاعت‌کنندگان پر شماره به شهروندان مشارکت‌کننده در تعداد زیاد، گسترش مشارکت توده‌ها، حساسیت بیشتر به اصل برابری و پذیرش روزافزون قوانین و حقوق جهان‌شمول خواهد بود (پای،² 1965: 13). اساساً بر این مبناست که از توسعه سیاسی به معنای گونه‌ای از بیداری ملی تعبیر

1. Coleman
2. Pye

تأثیر سیاستهای دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران ♦ 731

می‌شود. (همو، 1966: 39). بر این اساس، به موازات توسعه یافتگی سیاسی، شاهد جامعه مدنی‌ای خواهیم بود که در آن شاخصهایی چند به شرح ذیل رخ می‌نماید:

1. وجود رقابت نهادینه‌شده: بدین معنا که زمینه‌های تعامل و تقابل افکار، اندیشه‌ها و عملکردهای افراد، گروهها و حتی ایدئولوژی‌های گوناگون فراهم می‌شود. برای این کار باید ساختار حقوقی رقابت، نهادینه باشد و اجازه رقابت سیاسی را بدهد؛ به طوری که رقابت‌کنندگان با تکیه بر قواعد رقابت سیاسی و اعتماد به نهادهای حل‌منازعه بتوانند وارد رقابت سیاسی شوند. (اخوان کاظمی، 1388: 39)

2. تحقق مشارکت: به معنای جواز دخالت افراد و گروههای اجتماعی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و امکان تأثیرگذاری آنها بر نظام سیاسی و سیاستگذاری‌های آن است. اساساً یکی از مباحث مطرح در توسعه سیاسی جامعه مدنی، موضع دولت در روند توسعه سیاسی، به خصوص در ارتباط با مسئله مشارکت سیاسی افراد و گروههای اجتماعی است. این موضوع همان بحران مشارکت است که به عنوان مهم‌ترین بحران حکومت در روند توسعه سیاسی مطرح می‌شود؛ بدین ترتیب که با افزایش تقاضاهای شهروندان برای مشارکت بیشتر و گسترده‌تر در اداره جامعه و سیاستگذاری‌ها، حکومت با بحرانی جدی مواجه می‌شود. در این خصوص معمولاً دیدگاهی در بین حکام وجود دارد که افزایش تعداد بازیگران سیاسی جدید را که طبیعتاً فاقد انسجام و قانون‌پذیری لازم‌اند، به عنوان پدیده‌ای منفی می‌نگرند؛ زیرا اولاً، امکانات بوروکراتیک و ساختارهای موجود به خاطر محدودیتهای خود نمی‌تواند به سرعت جوابگوی تقاضاهای مذکور باشد؛ ثانیاً، مشارکت‌طلبان جدید گذشته از گرایش به خشونت و ستیزه با نظم موجود، هنوز قواعد بازی سیاسی را به خوبی فرانگرفته‌اند؛ ثالثاً، طبیعی است که پاسخ مثبت حکومت به گروههای جدید خواستار مشارکت، مستلزم توزیع مجدد قدرت و واگذاری حداقل بخشی از آن به این گروههاست که مسلماً با مقاومت حکام روبرو خواهد شد. در هر حال، با گرایش گسترده نیروهای جدید به مشارکت در عرصه سیاست، بحران مشارکت ایجاد می‌شود و در اینجاست که تنها یک نظام سیاسی توسعه‌یافته قادر به حل بحران از طریق جذب و پاسخگویی به تقاضاهای مبتنی بر مشارکت خواهد بود؛ زیرا در چنین نظامی، تمهیدات و پیش‌بینی‌های لازم برای روبرویی با چنین بحرانهایی از طریق ایجاد نهادهای قانونی و مشروع به عمل آمده است. (همان)

3. امکان تحرک اجتماعی: تحرک اجتماعی محصول رقابت نهادینه و مشارکت در جامعه توسعه‌یافته از نظر سیاسی است. تحرک اجتماعی اگرچه سرانجام باعث ایجاد روند «گردش نخبگان» می‌شود، اما اساساً به معنای امکان دستیابی افراد متعلق به لایه‌ها و اقشار اجتماعی پایین به مراتب بالاتر سیاسی و اجتماعی بر اساس شایستگی‌ها و کفایتهای خود آنان (شایسته‌سالاری در مقابل ارادت‌سالاری) است. (محمد اصل، 1378: 32)

4. **تحقق دموکراسی:** دموکراسی نه شرط توسعه، بلکه نتیجه و معلول آن است. دموکراسی در یک معنا، نظارت مردم بر عملکردهای حکومتی است. این نظارت به چند شیوه اعمال می‌شود که مهم‌ترین آنها، تشکیل جامعه مدنی و نهادهای مدنی است. این جامعه و نهادهای آن با قدرت بر کار حکومتها نظارت خواهند داشت. جامعه مدنی، تشکلهای صنفی و حرفه‌ای و مردمی‌اند که با قدرت، خواسته‌های مردم را به گوش مقامات دولتی می‌رسانند و در ضمن با توجه به اختیارات و قدرتی که از نفوذ در توده‌های مردم دارند، می‌توانند قسمتی از وظایف حکومت را نیز بر عهده بگیرند (عبادی، 1386). گفتنی است که اقتصاد بحران‌زده و جامعه عقب‌مانده، باعث از بین رفتن دموکراسی می‌شود.

5. **دگرپذیری یا پلورالیسم سیاسی:** دگرپذیری به معنی تحمل «واقعیت» عقیده و باور مخالف و نه پذیرش خود آن یا عمل به آن است. دگرپذیری به معنای عدم مخالفت، عدم دفاع مستحکم از نظر خویش و حتی عدم استهزا و نفرت نیست، بلکه صرفاً به معنی عدم تلاش برای حذف دیگری و از میان بردن رقابت است. ایده و فکر فرد یا گروه مخالف در صورتی می‌تواند وجود داشته باشد که قاعده بازی به حفظ طرفین معطوف باشد. هرگاه انسانها به خشونت یا قهر متوسل شوند تا آنچه مد نظرشان نیست از میان بردارند، اصل مدارا یا دگرپذیری نقض می‌شود. (محمدی، 11:1374)

ه) نقش و تأثیر سیاست در تحقق جامعه مدنی توسعه‌نیافته در ایران

دولت به عنوان نهادی که در یک قلمرو ملی، آشکارا مرزبندی شده و از انحصار کاربرد خشونت (ابراحدی، 1372: 4)، با وزارتخانه‌ها و نهادهای قانونگذار، دستگاه دیوانی، ارتش، احزاب سیاسی و بنگاههای اقتصادی بخش عمومی برخوردار است؛ تأثیر و نقش برجسته‌ای در توسعه سیاسی و روند آن در کشور دارد؛ به طوری که اگر دولت کارشکن باشد، فعالانه در راه توسعه مانع‌تراشی خواهند کرد و در برابر اصلاحات ساختاری و جنبشهای ملی مقاومت کرده و کشور را به ورطه رکود، توسعه نیافتگی و استبداد خواهد کشاند. این در حالی است که وجود یک دولت توسعه خواه نیرومند، شرط لازم دستیابی به توسعه است؛ زیرا چنین دولتی ضمن مقابله با نیروهای توسعه ستیز به جامعه مدنی توسعه خواه قدرت ظهور و بروز می‌بخشد. (همان: 7)

ذکر این نکته حائز اهمیت است که جامعه مدنی بخشی از دولت و جامعه سیاسی نیست، بلکه رشد آن از برایندهای توسعه سیاسی است. پس تأثیری که دولت به صورت مستقیم بر روند توسعه سیاسی در یک کشور بر جا می‌گذارد، در اصل به صورت غیر مستقیم، جامعه مدنی، شکل‌گیری، توسعه و کمال آن را متأثر می‌کند؛ به طوری که تأثیر و نقش دولت بر توسعه سیاسی، بیان‌کننده تأثیر و نقش آن در جامعه مدنی است.

733 ◆ تأثیر سیاست‌های دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران

جامعه ایران طی یکصد سال گذشته، در معرض رشد فزاینده برنامه‌های نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بوده است و جامعه کنونی ایران (از منظر فرایندهای نوسازی) جامعه‌ای مدرن است. اما اگر از منظر «جامعه مدنی» به جامعه ایران نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که بخش مدنی در بخش میانی جامعه نه تنها غلبه ندارد، بلکه بسیار نحیف و تکامل نیافته است (جلالی‌پور، 1386). در ریشه‌یابی علل این پدیده در جامعه ایران، باید یادآور شد که اساساً جامعه مدنی محل تلاقی ساخت و کنش است؛ بدین معنا که در یک فضای ساختاری که مالکیت در انحصار حکومت وقت است، کنشگران با توجه به همه جوانب این ساختار، طوری عمل می‌کنند که امکان کسب امتیاز و سود برای آنان فراهم شود. به معنای دیگر؛ آنان در برابر ساختی قرار گرفته‌اند که تمامیت‌خواهانه، در پی در انحصار گرفتن کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی است و واکنش افراد در مقابل این وضعیت، هزینه زیادی را می‌طلبد. از این رو، افراد (کنشگران) به ویژه در چنین جامعه‌ای، چون حاضر به پرداخت و تحمل چنین هزینه‌ای نیستند، ساخت مسلط می‌شود و پیامد ناخواسته این عدم پرداخت هزینه از یک سو و انتظار دریافت پاداش از سوی دیگر، نه تنها به شکل‌گیری جامعه مدنی نمی‌انجامد، بلکه پیامد آن دولت‌گرایی و تمرکز آن در انحصار گروهی خاص است. (فاسی، 1390: 112)

این در حالی است که از منظر تاریخی، تلاش و تکاپو برای تأسیس صورتی از جامعه مدنی مدرن و نهادینه کردن عناصر آن در جامعه ایران، برای نخستین بار در انقلاب مشروطیت آغاز شد. در جریان نهضت مشروطه، برخی از روشنفکران تعلیم‌یافته در غرب بدون آنکه به واقعیات و ماهیت جامعه ایرانی اوایل قرن بیستم توجه کنند، با الهام از دیدگاه‌های فلاسفه سیاسی غرب و قطع نظر از لوازم فکری، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مدرنیته، بر آن شدند تا نظام حکومتی ایران را به سبک دولتهای غربی، به یک نظام دموکراتیک مبتنی بر قانون مبدل سازند. اما دیری نباید که با گسترش هرج و مرج و در نهایت، کودتای رضاخان، تمام آرزوهای معطوف به مشروطه‌سازی سلطنت و دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی کشور طعمه استبداد و خودکامگی شد. از آن تاریخ تا امروز، مسئله امکان تأسیس نهادهای مدنی مستقل و آزاد در جامعه ما و به واسطه آنها، توسعه سیاسی در کشور، به یک دغدغه فکری و معضل مهم تاریخی تبدیل شده که عوامل ذیل در این خصوص قابل بررسی است.

1. نظام سیاسی استبدادی و ساختار قدرت مطلقه

سنت و دولتمداری و دولت‌سالاری مطلق و تمرکزخواه پیشینه‌ای طولانی و تاریخی در این سرزمین دارد. بدیهی است در کشوری که فقط در چهار دهه اخیر از بند استبداد و ساختار قدرت مطلقه رهایی یافته، بسط جامعه مدنی و نهادینه کردن توسعه سیاسی به راحتی میسر نیست. مطلق بودن قدرت، ویژگی تاریخی ساختار سیاسی ایران بوده است. با این ذهنیت تاریخی، دولت قدرت خود را متمرکز و مطلق می‌خواسته و از این رو، هیچ کانون قدرت رقیب یا مستقلی را در مقابل خویش برنمی‌تابیده است. بر این اساس، حاکمیت قانون و نفی خودکامگی و استبداد، محور مبارزات رهایی‌بخش مردم از نهضت مشروطیت

تاکنون بوده است و مردم بالذات به هر نهاد مدنی، از زاویه تقابل با دولت می‌نگریستند؛ زیرا از منظر آحاد جامعه، گسترش جامعه مدنی در کشور و به تبع آن، فعالیت نهادهای مردمی، در درجه اول، مقابله و مهار قدرت دولت محسوب شده و مردمی بودن هر نهاد به معنای مخالفت با دولت قلمداد می‌شود نه استقلال از آن، که در صورت لزوم می‌تواند از حکومت نیز حمایت کند یا آن را تشکیل دهد. گفتنی است متقابلاً در دید حکومت نیز ایجاد جامعه مدنی تهدید محسوب می‌شود. (خوان کاظمی، 1393)

تجربه تاریخی ایران از مشروطه تا کنون، گواه آن است که همزمان با تزلزل قدرت مطلقه و ضعف دولت، جامعه مدنی به واسطه تشکیل نهادهای مدنی، مانند احزاب و مطبوعات، قارچ گونه و لجام گسیخته، رخ نمایان کرد؛ اما با تمرکز مجدد قدرت مطلقه یا تولد آن، همه رخت بر بسته و به فراموشی سپرده شده‌اند. این همزمانی حاکی از آن است که پیدایی جامعه مدنی و نهادهای آن، معلول ضعف دولت مطلقه بوده و به موازات افزایش استبداد و مطلقه شدن ساختار قدرت، از تلاش برای تحقق جامعه مدنی در کشور کاسته شده است و نهادهای معرف آن نیز به زوال گراییده‌اند (تاج‌زاده، 1378: 15-14). بنابر این، مهم‌ترین مانع تاریخی شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران را می‌توان در استبداد و دولت‌سالاری مطلقه (قاضی مرادی، 1385) خلاصه کرد؛ زیرا کلیه سلسله‌های حکومتی ایران در فردی و مطلقه بودن حاکمیت و فقدان یا تحمل نکردن قدرتها و نهادهای ناظر و تعدیل‌کننده، مشترک بوده‌اند. بدین ترتیب در تاریخ معاصر ایران و در سده گذشته، حکومت‌های استبدادی با اعمال قدرت مطلقه و خشونت، مانع شکل‌گیری جامعه مدنی در فضای سیاسی و اجتماعی جامعه ایران شدند.

2. غلبه فرهنگ و هویت قومی و ایلیاتی بر فضای سیاسی و اجتماعی کشور

تاریخ ایران، تاریخ به قدرت رسیدن ایلات است؛ زیرا از نظر فراوانی و کمی، تعداد حکومت‌های دارای منشأ ایلی که قدرت را تحت تأثیر قرار داده‌اند، به مراتب بیشتر از حکومت‌های غیر ایلی در ایران بوده است. این پدیده (ریشه ایلیاتی قدرت سیاسی) به حدی در تار و پود نظام اجتماعی ایران عجین شده که رسوبات آن در حکومت‌های بعدی، حتی بعد از مشروطیت نیز با فرهنگ ایران دیده می‌شود (فاسمی، 1390: 118). ایلات و عشایر همواره حضور معنادار و پررنگی در تاریخ و سیاست ایران در دوران مختلف داشته‌اند. این پدیده همراه فرهنگ سیاسی ایلی و قبیله‌ای، همواره صفاتی را در هرج‌ومرج ملی و قومی و دامن زدن به بی‌ثباتی‌ها به خود اختصاص داده است. علاوه بر آن، نحوه زندگی قوم و قبیله با یکدیگر تأثیر مهمی در شکل ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران داشته است (کرزن، 1349: 586)؛ برای نمونه، هجوم‌های دائمی قبایل کوچ‌نشین به شهرها و نواحی مدنی ایران و سلب امنیت از راه‌های مواصلاتی توسط آنان، از علل یا نگرفتن طبقه سرمایه‌داری و به تعبیر غربی‌ها، بورژوازی در گذشته بوده است. (شراف، 1357)

تأثیر سیاستهای دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران 735

بنابر این ممانعت ایلات از شکل‌گیری یک قدرت مرکزی که ضامن سازو کارهای نظام سرمایه‌داری از طریق ایجاد امنیت است؛ مانع شکل‌گیری سرمایه‌داری در ایران شده است. از سوی دیگر، ساخت معیشتی اجتماعی ایلی که با طبیعت عجین است، ایجاب می‌کند اجتماعات ایلی به عنوان واحدهای طبیعی و نیز به واسطه عدم رواج ارزشهای مصرف‌گرایانه، به تولید محدود و خودبسنده قانع شوند و اقدام به تولید انبوه نکنند. بدین ترتیب، فقدان انباشت سرمایه و فعالیتهای تولیدی و نیز فقدان یک دولت-ملت در ایران، روند ورود به فاز بورژوازی و سرمایه‌داری را مختل ساخت و در نتیجه، بسترهای لازم برای تحقق شکوفایی حقوق فردی که از پیش نیازهای جامعه مدنی است، ایجاد نشد.

با مقایسه ویژگی‌های مربوط به هر یک از نظامهای ایلیاتی و دولت-ملت مدنی می‌توان تفاوت برجسته ساختاری و ماهیتی را در هر دو نظام دریافت؛ زیرا در نظام ایلیاتی: استقلال فردی وجود ندارد؛ هدف نخبگان حکومتی حذف رقبا در عرصه سیاسی است؛ سمتهای کلیدی به افراد بی‌کفایت داده می‌شود؛ برای حل و فصل اختلافات و تضادها بلافاصله به روش سرکوب متوسل می‌شود؛ با استعدادها مبارزه می‌شود و رقابت و انتخاب وجود ندارد. به عبارتی؛ روابط در عرصه بازار بر اساس آزادی نسبی عرضه‌کننده و تقاضاکننده صورت نمی‌گیرد. افراد به شدت نسبت به دیگران بی‌اعتمادند؛ فردمحوری و شخصیت‌پرستی به شدت رواج دارد و حاکمان (به طور عموم) و توده‌ها (به طور خاص) قانون‌گریزند.

در حالی که در نظام دولت-ملت مدنی: وجود حوزه خصوصی باعث استقلال فرد می‌شود؛ هدف نخبگان حکومتی ایجاد رقابت سالم و تحمل کردن مخالفان است؛ شایسته‌گرایی رواج دارد؛ برای حل و فصل اختلافات به روش مسالمت‌آمیز و گفتگو مبادرت می‌شود؛ استعدادها شکوفا می‌شوند؛ رقابت و انتخاب هدف، حق هر شهروند است؛ اعتماد عام تعمیم یافته وجود دارد؛ منافع جمعی رواج یافته و از جامعه تقدس‌زدایی می‌شود و حاکمیت قانون کلیه آحاد جامعه را پوشش می‌دهد.

از مقایسه دو تیپ نظام مزبور، می‌توان نتیجه گرفت که مجموعه ویژگی‌های هر تیپ، موجب شکل‌گیری نوعی ساخت سیاسی اجتماعی است که یکی زمینه‌ساز ایجاد جامعه مدنی (دولت-ملت) و دیگری، بسترساز ایجاد جامعه غیر مدنی (در اینجا دولتی-ایلی) خواهد بود (فاسی، 1390: 125-120). به بیانی دیگر؛ ساختار ایلیاتی‌ای که فضای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... کشور را متأثر از خود کرده است، جامعه ایران را به سوی جامعه مدنی رهنمون نمی‌کند.

3. رویکرد به انسان از منظر فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه

اگر جامعه مدنی را محصول تعامل کنش و ساختار بدانیم، همان‌طور که ابرامز¹ می‌گوید: «واقعاً، یک لحظه شدن است؛ آنجایی که کنش و ساختار با هم تلاقی می‌کنند»؛ آنگاه باید بگوییم که در اندیشه سیاسی دولت در ایران، رابطه این دو بستگی به نگاهی دارد که به نوع انسان شده است. معمولاً چنین نگاهی جایگاه و نقش انسان را از نظر میزان و کیفیت و نوع مداخله‌اش در ساختار (جامعه) معنی کرده است. به عبارتی؛ در هر اندیشه سیاسی رابطه فرمانروا و فرمانبر یا فرد و دولت از قبل تعریف شده و چارچوب مشارکت و نقش افراد در عرصه ساختار مشخص است. با بررسی تاریخ ایران، در خواهیم یافت که این نگاه به انسان جنبه قیمومیت دارد. برای مثال، اینکه «شاه سایه خداست» (آبرامز، 1981: 192)، تلویحاً به این امر اشاره دارد که در حالی که خداوند بر بشر الوهیت دارد، شاه در روی زمین نیز واجد این حق است و لذا افراد کشور در برابر او خلع اختیار و فاقد قدرت‌اند. یا اینکه برخی فقها معتقدند در حکومت اسلامی ثبوت ولایت، مشروط به آرای عمومی نیست. (خرم‌آبادی، 1360: 90)

در این نگاه (رابطه کنش و ساختار)، انسان موجودی ناتوان، نادان و درمانده است. لذا نیازمند کمک بوده و حتی با وجود بلوغ فکری باید توسط افرادی که این نقایص را ندارند، رهبری و هدایت شود. بنابراین، بحث قدرت و اقتدار در اینجا خود به خود مطرح می‌شود و از این رو، حق اقتدار به افراد خاصی داده می‌شود که یا از جانب سنت مشروعیت یابند یا از سوی منابع مذهبی و شرع تأیید شوند. بر این مبنا در ساخت دولت ایران، یا یک سلطان مصالح امور کشور را در دست می‌گیرد و با تکیه بر اقتدار خاندانی بر جامعه حکومت می‌کند، یا حاکم از سوی یک نظام مذهبی مشروعیت خود را کسب می‌کند. در هر گونه رهبری دولت در ایران، با یک ساخت سیاسی - اجتماعی مواجهیم و نیز کنشگرانی که در این عرصه سیاسی - اجتماعی بر مبنا و مصلحت خود و حکومت وقت واکنش نشان داده‌اند. از سوی دیگر، اگر به سنخ‌شناسی دست بزنیم، می‌توان سه رویکرد فردگرا، جمع‌گرا و نامحدود و بالقوه را در نظامهای سیاسی (ساختارهای دولتی) از یکدیگر تفکیک کرد.

از بین سه رویکرد مذکور، منش و نوع اندیشه سیاسی غالب در ایران، از نوع جمع‌گرا و نامحدود است. در دولت جمع‌گرا چون نگاه به جامعه به مثابه یک اجتماع یا ارگانیزم واحد و یکپارچه است، دخالت فرد در این ساخت از اولویت برخوردار نبوده و از این رو، کنش وی منجر به تداوم ساختی خواهد شد که جمع‌گرایی را بازتولید می‌کند و طبعاً هر عملی از سوی ساخت سیاسی به نمایندگی از جامعه و افراد تشکیل‌دهنده آن، اخلاقاً مجاز و تعهدآور است. (فاسمی، 1390: 107-106)

تأثیر سیاستهای دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران 737

اتخاذ این رویه سیاسی در تاریخ ایران از سوی حاکمان باعث می‌شود که اقتدار غالب در نهاد سیاسی و اجتماعی، یا مبتنی بر اقتدار سنتی (سلطانی و پاتریمونیا)، یا متکی بر اقتدار شرعی، یا ترکیبی از این دو باشد که در هر یک، ساخت سیاسی به عنوان عاملی مسلط جلوه‌گر شده و در این بین، با توجه به سلب حقوق فرد، صرفاً به بازتولید استیلای دولت تمامیت‌خواه در ایران منجر شده است. پیامد این وضعیت، فقدان پدیده شهروندی و به تبع آن، دیررسی زمینه شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران است که در عرصه آن یک حوزه عمومی بتواند شکل بگیرد؛ زیرا شهروندی با مسئولیت و حقوق مربوط، جزء جدایی‌ناپذیر این مفهوم است و پایه جامعه مدنی را تشکیل می‌دهد و «جامعه مدنی، دشمن طبیعی خودسالاری، دیکتاتوری و دیگر اشکال حکومت خودسرانه است» (نورتون، 1995: 29). چنین رویکردی به انسان از سوی فرهنگ سیاسی حاکم، زمینه‌ساز غلبه رفتار هم‌پذیری در جامعه می‌شود.

4. گسترش رفتار هم‌پذیری به جای دگرپذیری در فضای سیاسی و اجتماعی جامعه

انجام هرگونه فعالیت و اقدام مصمم به منظور توسعه و پیشرفت در حوزه‌های مختلف از سوی دولت، نیازمند همزیستی نیروهای سیاسی و اجتماعی و فراهم بودن عرصه مشارکت سیاسی برای آنان است؛ به طوری که دولتها، کامیابی برنامه‌های خود را در گرو این دو مقوله می‌دانند.

در جامعه‌ای چون ایران پس از پیروی انقلاب که دوران گذار از نظام استبدادی به غیر استبدادی را سپری کرده است، با وجود گذشت چهار دهه از در هم ریختن استبداد و گسستن روابط حقوقی - سیاسی پیشین، چگونگی همزیستی نیروهای سیاسی و اجتماعی و عرصه مشارکت سیاسی، همواره پرسشی اساسی در جامعه بوده است و دولت، کامیابی برنامه‌های خود را در گرو گشوده شدن این گره کور می‌بیند. بر اساس نسخه تجویزی صاحب‌نظران غربی، برای حل این معضل و گسترش مشارکت سیاسی، سه شیوه را می‌توان در پیش گرفت. در راهبرد اول، حقوق سیاسی تمام افراد جامعه با هم و یک‌مرتبه به رسمیت شناخته می‌شود؛ در راهبرد دوم، حقوق همه به رسمیت شناخته نشده، بلکه تا هنگامی که نهادهای سیاسی شکل گیرد، حقوق رجال و طبقه حاکم به رسمیت شناخته می‌شود. هر دو راهبرد پیامدهایی را در بر دارد؛ در حالی که راه نخست می‌تواند به هرج و مرج بینجامد. از رهگذر راهبرد دوم، نظام سیاسی ممکن است مطلقاً استبدادی شود و از گسترش حقوق به جامعه مدنی جلوگیری کند. در این میان، راه سوم نیز وجود دارد که عبارت است از ایجاد بسترهای مناسب برای تأمین مشارکت مردم در فرایند تصمیم‌گیری از طریق قانونمند ساختن مشارکت عمومی، افزایش آگاهی عمومی و نیز توجه به منافع ملی و اولویت بخشیدن به آنها. به تعبیری؛ تحقق دگرپذیری در جامعه و روابط حاکم بر دولت و مردم و مردم با مردم، تنها از رهگذر این اقدامات است که می‌توان به تحقق جامعه‌ای توسعه‌یافته در ابعاد اقتصادی و سیاسی امیدوار بود. (زیاکلام، 10:1376)

ناگفته پیداست جلب اعتماد شهروندان که سهم بسزایی در پیشرفت امور اجرایی و عمرانی دولت دارند، آنگاه حاصل می‌آید که نظام سیاسی، حقوق شهروندان را طبق قانون به رسمیت بشناسد و قاطعانه از آن دفاع کند و از آن مهم‌تر اینکه، شهروندان نیز در فعالیتهای سیاسی خود با در نظر گرفتن کل بزرگ‌تری که مصالح ملی باشد، حریم یکدیگر را پاس بدارند و همواره به طرف رقیب، نه به صورت دشمن، بلکه به منزله دوستی که شیوه متفاوتی برای پاسداریش منافع ملی پیش گرفته، بنگرند و دیدگاه و روش متفاوتی را با تحمل و متانت پذیرا شوند. (عطارزاده، 1378: 55)

5. عدم تکثرگرایی

پذیرش فرض جامعه مدنی، مستلزم پذیرش تکثر اجتماعی است (سپهر، 1377: 74). اساساً در خصوص این مسئله که تکثرگرایی چه پیامدها و تأثیراتی بر روند توسعه در کشورهای در حال توسعه از جمله ایران خواهد داشت، اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای معتقدند دولت برای آنکه در خدمت توسعه باشد، نخست باید بتواند طرحهای بزرگ اقتصاد را که بیشتر متوجه زیرساختهاست، اجرا کند؛ آن هم طرحهایی که منافع فوری برای هیچ گروه اجتماعی ندارند. دوم، باید سیاستگذاری‌های بلندمدت انجام دهد؛ یعنی اقداماتی را در حال، برای دستیابی به اهدافی دور انجام دهد. سوم، به تولید کالاهای همگامی دست زند؛ کالاهایی که همه اقشار و گروههای اجتماعی از آن بهره‌مند می‌شوند (فولادوند، 1374: 39). حال باید پرسید چگونه دولتی قادر به انجام این امور خواهد بود؟ آیا دولتی کاملاً وابسته که پیوسته باید به تقاضاها و تمایلات و خواسته‌های اقشار مختلف جامعه پاسخ دهد؛ توان این کار خواهد داشت؟ آیا دولتی که غرق در تأمین منافع گروههای ذی‌نفوذ اجتماعی است، در کل می‌تواند رفاه جامعه را در بلندمدت دنبال کند؟

در پاسخ به چنین دیدگاههایی باید گفت، احترام به آرای متفاوت و بسترسازی مناسب برای طرح و بیان آنها، از یک سو به لحاظ روانی می‌تواند از تمرکز ایده‌های نهفته‌ای که ممکن است به صورت دفعی و با حالتی خشونت‌آمیز خود را نمایان سازد، جلوگیری کند و از سوی دیگر، می‌تواند مسبب انبساط سیستمی و افزایش تبادلات بیشتر میان نظام سیاسی و محیط شود و شرایط را برای توسعه سیاسی فراهم آورد؛ زیرا اگر گروههای اجتماعی اجازه سازمان یافتن و بیان عقایدشان را داشته باشند، امکان تعارضات خشونت‌آمیز کاهش می‌یابد (اطاعت، 1377: 128). مسلماً زمانی که امکان بیان عقاید وجود نداشته باشد و مردم از بازار و امکانات قانونی برای نیل به این کار بی‌بهره باشند، رفتار و واکنش کسانی که خواهان سهم شدن در قدرت‌اند، شکل خشونت‌بار به خود گرفته، نظام سیاسی را به سوی بی‌ثباتی سوق می‌دهد و به طور قطع، روند توسعه را مختل می‌سازد. بر این اساس، مسلماً در جوامعی مثل ایران که افراد به واسطه عدم وجود احزاب و گروههای اجتماعی به معنای واقعی، امکان و مجال بیان عقاید و دیدگاههای خود را ندارند؛ روند توسعه سیاسی متأثر از عدم تکثرگرایی حاکم بر فضای سیاسی کشور، با نقایص و اختلالاتی همراه است.

739 ◆ تأثیر سیاست‌های دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران

گفتنی است اگر تکثر اجتماعی بدون هژمونی فرهنگی پدیدار شود، فروپاشی ساختاری و هرج و مرج، اجتناب‌ناپذیر خواهد بود؛ یعنی اضمحلال جامعه مدنی و توتالیترسم.

6. ضعف و ناکارآمدی روشنفکران

ضرورت فضای جامعه مدنی در ایران، ناشی از ضرورت وجود حوزه مستقل نقد روشنفکران برای اعتلای هر جامعه است. منظور از روشنفکر، کسی است که علاوه بر آنکه بیشتر در حوزه علم و اندیشه زیست می‌کند، همواره آرمانی از وضع مطلوب اجتماعی را در ذهن دارد و برای دستیابی به آن در تلاش و خلاقیت است (ال احمد، 1357: 17). با این تعبیر، طبیعی است که اگر جامعه‌ای فاقد عنصر روشنفکری باشد، دچار جمود و ایستایی می‌شود و حداکثر مقلد و دنباله‌رو دیگران است. طبیعی است که هر پیشرفتی ناشی از ایده و اندیشه‌ای تازه است. جلب دیگران و تشکیل گروه‌های مختلف، این موقعیت را فراهم می‌کند که هر روز با همت گروهی، راهی تازه و در مجموع، بهترین راه گشوده شود. (سپهر، 1377: 74)

هر نظام برای بقای خود نیازمند آن است که روشنفکرانی خلاق و خاص خود داشته باشد تا با تزریق خون تازه به پیکر نظام، جوانی و شادابی آن را حفظ کنند. تقسیم‌بندی گرامشی از روشنفکران و دیدگاه نظری او در خصوص نقش روشنفکری در جامعه مدنی، می‌تواند مبنای خوبی برای ورود به بحث روشنفکری در جامعه ایرانی باشد؛ زیرا وی روشنفکران را به دو دسته تقسیم می‌کند: روشنفکران ارگانیک و روشنفکران جذب‌شده. روشنفکران جذب‌شده در هر نظام، گروهی‌اند که در اصل، ریشه در نظام و ساختار دیگری دارند، اما به خدمت نظام درآمده‌اند. روشنفکران ارگانیک، سازندگان فرهنگ در جامعه مدنی نظام جدید و تولیدکنندگان هژمونی فرهنگی برای تثبیت و استمرار آن‌اند. آنچه برای یک نظام اهمیت دارد، خلاقیت، وسعت و حجم روشنفکران ارگانیک آن است. اما مشکل اصلی روشنفکری ایرانی در صد ساله اخیر آن است که بیشتر روشنفکران به معنای اعم آن، از نوع جذب‌شده‌اند و ریشه در فرهنگ و نظام‌های دیگر (اغلب نظام‌های غربی و اروپایی) دارند. در انقلاب اسلامی نیز این مسئله استمرار یافته است. هرچند پیشرفتهای به دست آمده، نتیجه کار معدود روشنفکران ارگانیک اسلامی همچون: امام خمینی، استاد مطهری، شهید بهشتی، شریعتی و... بود. فضای دانشگاه و حوزه‌های علمیه دو چشمه زاینده روشنفکری در ایران اسلامی است که روشنفکران ارگانیک را پرورش می‌دهند؛ اما متأسفانه در طول سالها، هیچ کدام پرورش‌دهنده و محیط امنی برای بازتولید روشنفکران ارگانیک نبوده‌اند؛ زیرا حوزه متعلق به نظام ماقبل مدرن است و محصولات آن برای شرایطی فعلی، جذب‌شده محسوب می‌شوند و دانشگاه نیز متعلق به غرب است و محصولات آن برای نظام اسلامی از مقوله جذب‌شده‌گان‌اند. عدم همراهی، همکاری و همگامی حوزه و دانشگاه، مسبب اصلی ناکارآمدی در پرورش روشنفکران ارگانیک، آن هم با اصول ایرانی و اسلامی بوده است. بر این اساس، مشکل اصلی جامعه مدنی ایرانی، فقدان روشنفکر ارگانیک است

که بتواند با مؤلفه‌های جامعه مدنی ایران، هژمونی فرهنگی و به تبع آن، انسجام ساختاری و ثبات لازم را ایجاد کند. (همان: 75)

حال آنکه، اساساً دولتهای مطلقه و استبدادی که میانه چندان با دگرپذیری و تکثرگرایی ندارند و در مواجهه با آن به تقابل می‌پردازند، بسترهای مناسب را برای گسست میان حوزه و دانشگاه، با تفکیک حوزه فعالیت و عملکرد این دو نهاد فراهم می‌آورند.

(و) بحث و نتیجه‌گیری

مقاله حاضر با هدف واکاوی تأثیر دولت و سیاستهای اعمال شده از سوی آن، به عنوان نیروی اثرگذار بر روند توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران، عواملی چند را در حوزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سنجش کرد. مطالعات و بررسی‌های صورت گرفته، حاکی از آن است که نظامهای استبدادی و مطلقه، وابستگی دولت به نظام ایل‌تباری، رویکرد مبتنی بر تابعیت (قیم‌آبانه) به آحاد جامعه، هم‌پذیری، عدم تکثرگرایی و روشنفکری معیوب ناشی از روشنفکران ناکارآمد، از جمله علل عمده و مؤثر در عقیم ماندن فرایندهای توسعه سیاسی و به تبع آن، عدم تحقق جامعه مدنی در ایران‌اند که یا بر دولت تحمیل شده یا توسط دولت به عنوان عامل و مجری توسعه سیاسی در کشور اعمال می‌شود؛ به طوری که از میان عوامل طرح شده که سبب به تأخیر افتادن شکل‌گیری جامعه‌ای مبتنی بر نهادها و ملزومات زندگی مدنی در کشور است، مطلقه و استبدادی بودن نظامهای سیاسی، غلبه نظام ایلیاتی در فضای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... و نیز نحوه تلقی از انسان بر مبنای فرهنگ سیاسی موجود، از جمله عواملی‌اند که بر نهاد دولت تحمیل شده و عرصه فعالیت و تلاش دولت به منظور تحقق توسعه سیاسی در کشور را محدود کرده است. اما در این میان، اتخاذ سیاست هم‌پذیری به جای سیاست دگرپذیری، عدم تکثرگرایی و پذیرش جایگاه ویژه و تعریف شده برای نهادها و بازیگران غیر دولتی و مردمی و نیز تلاش در راستای جهت دادن به دیدگاههای روشنفکرانه و به تعبیری؛ تحت کنترل قرار دادن اذهان روشنفکران برای مهار خواسته‌های روشنفکرانه و برآمده از مناسبات زندگی مدرن (شکل‌گیری مجلس، احزاب، نهادهای غیر دولتی و...) و عدم پذیرش تکثرگرایی، از جمله سیاستهای اتخاذ شده از سوی دولت در این خصوص است که حاصل آن برای ایران امروز، توسعه سیاسی نصفه و نیمه و جامعه مدنی در جایگاه مدینه فاضله و یوتوپیا بوده است.

تحقق جامعه مدنی، نیازمند بسترسازی‌های لازم در این خصوص است که در طول یک یا دو دهه فراهم نمی‌شود و زمان بیشتری را می‌طلبد. این دولت و نهاد سیاسی است که بسترها و شرایط لازم را به منظور تحقق توسعه سیاسی و نمایان شدن حاصل و برآیند آن (شکل‌گیری جامعه مدنی) فراهم می‌کند؛ زیرا مدیریت نهادهای مدنی در وهله اول متوجه دولت است؛ اوست که باید مدارا پیشه کند و این نهادها را تحمیل کند تا بتوانند به ایفای نقش اساسی خود، که نقش واسط بین مردم و دولت است، بپردازند.

تأثیر سیاستهای دولت بر وقوع توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی در ایران 741

بنابر این، نقش دولت و سیاستهای آن در روند توسعه سیاسی و شکل‌گیری جامعه مدنی، برجسته و معنادار است. از آنجا که دولتها برای پیشبرد اهداف توسعه‌ای خود نیازمند جامعه مدنی‌اند، بهتر است در تقویت آن بکوشند و در بستر آن مانع ایجاد نکنند. دولتها می‌توانند از طریق گسترش فرهنگ مدنی، تصویب قوانین، توجه به قوانین مترقی موجود در این زمینه، بسترسازی برای شکل‌گیری مستقل نهادهای مدنی، حمایت از نهادهای مدنی موجود و...، در جهت رشد جامعه مدنی فعال باشند.



منابع

- آل احمد، جلال (1357). روشنفکران. تهران: خوارزمی.
- ابراهیم‌زاده، حمیدرضا (1386). «جامعه مدنی، پایگاه حقوق شهروندی». روزنامه اعتماد، 2 آبان.
- اخوان کاظمی، ؟ (1393/4/10). پورتال جامع علوم انسانی: <http://www.ensani.ir>
- اخوان کاظمی، بهرام (1388). علل ناکارآمدی احزاب سیاسی در ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- اشراف، احمد (1357). موانع رشد بورژوازی در ایران. تهران: پیام.
- اطاعت، جواد (1377). «جامعه مدنی و کثرت‌گرایی سیاسی». مجموعه مقالات تحقیق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- امیراحمدی، هوشنگ (1372). «نقش دولت و جامعه مدنی در فرایند توسعه». ترجمه علیرضا طیب. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش 100-99.
- بشیریه، حسین (1372). انقلاب و بسیج سیاسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بشیریه، حسین (1374). جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: نی.
- بشیریه، حسین (1372). «هابرماس: نگرش انتقادی و نظریه تکاملی». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش 74-73.
- تاج‌زاده، سیدمصطفی (1378). تحزب و توسعه سیاسی. تهران: همشهری.
- جلالی‌پور، حمیدرضا (1386). «ایران، جامعه‌ای مدرن اما بدقواره». روزنامه اعتماد، 19 شهریور.
- خرم‌آبادی، سید حسن (1360). ولایت فقیه و حاکمیت ملت. قم: انتشارات اسلامی.
- زیباکلام، صادق (1376). «جامعه مدنی، قانون و حکومت». جامعه سالم، ش 34.
- سپهر، مسعود (1377). «مؤلفه‌های جامعه مدنی ایران». دانشگاه اسلامی، ش 5.
- عبادی، شیرین (1386). «سوء ظن به نهادهای مدنی». شهروند امروز، 7 آذر.
- عطارزاده، مجتبی (1378). «دگرپذیری سیاسی و منافع ملی: جایگاه رقابت سیاسی در ایران». مطالعات راهبردی، ش 4.
- فولادوند، عزت‌الله (1374). «پلورالیسم سیاسی». ماهنامه کیان، ش 28.
- قاسمی، یارمحمد (1390). «رابطه دولت و جامعه مدنی در ایران از منظر جامعه‌شناسی تاریخی». مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال هفتم. ش پاییز و زمستان.
- قاضی‌مرادی، حسن (1385). استبداد در ایران. تهران: اختران.
- کدیور، محسن (1379). دغدغه‌های حکومت دینی. تهران: نی.
- کرزن، جرج لرد (1349). ایران و قضیه ایران. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: بنگاه نشر کتاب.
- لکنزائی، شریف (1387). «گذار از مفهوم جامعه مدنی در برابر جامعه اسلامی». دوهفته‌نامه شرقیان، 10 تیر.
- محمد اصل، عباس (1378). «روشهای اصلاح رابطه متعارض دولت و جامعه مدنی». گزارش، ش 102.
- محمدی، مجید (1374). «دگرپذیری دینی». ماهنامه جامعه سالم، ش 25.

- Abrams .Ph. (1981): **Historical**. Sociology. West Compton House Near Shelton Mallet so Merset England.
- Avineri, Shlomo(1968).“**The Social and Political Thought of Karl Marx**”.*Cambridge Studies in the History and Theory of Politics*. Paperback, January 1.
- Coleman, James (1971).“**The Development Syndrome**”. In: Leonard Binder, *Crises and Sequences in Political Development*. Princeton: Princeton University Press.
- Huntington, S.P. (1968).**Political Order in Changing Societies**. New Haven: Yale University Press.
- Mowlana, Hamid(1994). "**Civil Society, Information Society, and Islamic Society**". In: Andrew Calabrese & Colin Sparks.*Information Society and Civil Society edited by Slavko Splichal*, West Lafayette, Purdue University Press.
- Mowlana, Hamid(1993)."**The New Global Order and Cultural Ecology**". In: Philip Schlesinger & Hamid Mowlana (Eds.).*Islam and Communication*. Media, Culture and Society, Vol. 15, No. 1.
- Norton .A.R. (1995): "**Introduction**". In:*Civil Society in the Middle East Volone*. NewYork.E.L. Brill.
- Pye, Lucian (1966).**Aspects of Political Development**. Boston: Brown and Co.
- Pye, Lucian & Sidney Verba(1965).**Political Culture and Political Development**. Princeton: Princeton University Press.
- Seifolahi, S. &H. Abdolahi (2010).“**The Study of the Grounds for the Development and Expansion of Civil Society in Iran from the Conditional Revolution until 2011**”.*Journal of Contemporary Sociology*, Vol. 2, No.4.
- Akhavan Kazemi, Bahram (2009). **Causes of Inefficiency of Political Parties in Iran**. Tehran: Islamic Revolution Documentation Center.
- Akhavan Kazami (2015, July 1). **Universal Portal of Human Sciences**:www.ensani.ir.
- AlAhmad, Jalal (1978).**Intellectuals**. Tehran: Kharazmi.
- Amir Ahmadi, Hooshang (1993). “**Government role and civil society in the development process**”. *Monthly Journal of Political - Economic Information*, No. 99-100.
- Attadzadeh, Mojtaba (1999). “**Political Divergence and National Interests: the Place of Political Competition in Iran**”. *Quarterly Journal of Motalaate-Rahbordi*, Vol. 2, No. 4.
- Bashirieh, Hossein (1993).“**Habermas: Critical Thinking and Evolutionary Theory**”. *Monthly Journal of Political- Economic Information*, No. 73-74.
- Bashirieh, Hossein (1995). **Political Sociology**. Tehran: Ney Publication.
- Bashirieh, Hossein (1993). **Revolution and Political Mobilisation**. Tehran: Tehran University Press.
- Curzon, George Lord (1970). **Persia and the Persian Question**. Vahid Mazandarani. Tehran: Bongah Nashr Ketab

- Ebadi, Shirin (2007). “**Suspicious of Civil Institutions**”. *Shahrvand-e-Emrooz*, November 28.
- Ebrahimzade, Hamidreza (2007). “**Civil Society of Civil Rights**”. *Eatamad*, October 24
- Eshraf, Ahmad (1978). **Barriers for the Growth of Bourgeoisie in Iran**. Tehran: Payam.
- Etaat, Javad (1998). “**Civil Society and Political Pluralism**”. *The Collection of articles for the realization of civil rights in the Islamic Revolution*. Tehran: Cultural Evidence Organization of the Islamic Revolution.
- Fooladvand, Ezzatallah (1996). “**Political Pluralism**”. *Monthly Journal of Kian*.
- Ghasemi, Yarmohammad (2013,). “**Relation between Government and Civil Society in iran from the Perspective of Historical Sociology**”. *Journal of Social Sciences and Humanities of Mashhad Ferdowsi University*, Year. 7, No. Aautumn & Winter.
- Ghazimoradi, Hasan (2006). **Despotism in Iran**. Tehran: Akhtaran.
- Jalaei Pour, Hamidreza (2007). “**Iran is Modern Society but Deformed**”. *Etemad Newspaper*, September 10.
- Kadivar, Mohsen (2000). “**The Concerns of the Religious Government**”. Tehran: Ney Publication.
- Khorram Abadi, Sayyid Hasan (1981). **The Velayat-e fFaqih Authority and the Sovereignty of the Nation**. Qom: Islamic Publications Affiliated with the Qom Madrassa.
- Lakzaie, Sharif (2008). “**The Concept of Civil Society against the Islamic Society**”. *Two Eeeks Letter Journal of Sharghian*, June 30.
- MohammadAsl, Abbas (1999). “**Contradictory Ways of Reforming Government and Civil Society**”. *Gozaresh*, No. 102.
- Mohammadi, Majid (1996). “**Religious Intolerance**”. *Monthly Journal of Jamee Salem*, No. 25.
- Sepehr, Masoud (1998). “**Components of Civil Society in Iran**”. *Islamic University*, No. 5.
- Tajzadeh, Sayyid Mustafa (1999). “**Political Empowerment and Development**”. Tehran: Hamshahri Publication.
- Zibakalam, Sadegh (1997). “**Civil Society, Law and Government**”. *Monthly Journal of Jamee Salem*, No. 34.

